

ایران در سیاحت‌نامه اولیا چلبی

اولیا چلبی
مترجم: داود بهلولی



ایران در سیاحت نامه اولیا چلبی

اولیا چلبی

مترجم: داود بهلولی



۱۳۹۸

سرشناسه: اولیاء چلبی، ۱۰۲۰ - ۱۰۹۳ ق. Eviya çelebi

عنوان قرارداد: اولیا چلبی سیاحتنامه سی. فارسی. برگزیده

Seyahatname .Selection .Persian

عنوان و نام پدیدآور: ایران در سیاحتنامه اولیا چلبی / اولیا چلبی؛ مترجم: داود بهلولی.

مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۶۳ ص.

شابک: ۹-۸۷۵-۴۳۶-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه بخش هایی از کتاب سیاحتنامه اثر اولیا چلبی مربوط به سفر او به ایران است.

موضوع: اولیاء چلبی، ۱۰۲۰-۱۰۹۳ ق. -- سفرها -- ایران -- خاطرات

موضوع: Eviya çelebi, 1611?-1682? -- Travel -- Iran -- Diances

موضوع: سفرنامه های ترکی -- قرن ۱۱ ق.

موضوع: Traveler's writings, Turkish -- 17th century

موضوع: ایران -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۱ ق.

موضوع: Iran -- Description and travel -- *17th century

شناسه افزوده: بهلولی، داود، مترجم

شناسه افزوده: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

شناسه افزوده: Elmi - Farhangi Publishing Co

رده بندی کنگره: DSR1۱۸۳

رده بندی دیویی: ۰۷۱۰۴۲/۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۵۹۰۹۵۲۳

ایران در سیاحت نامه اولیا چلبی

نویسنده: اولیا چلبی

مترجم: داود بهلولی

چاپ نخست: ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده سازی: انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتبه

حق چاپ محفوظ است.



انتشارات علمی و فرهنگی

اداره مرکزی و مرکز پخش: خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان،

پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق پستی: ۹۶۴۷ - ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۰۲۱۵۱۵۲۰۱۵۱؛ فکس: ۰۲۱۵۱۵۱۰۸۸۸۰

آدرس اینترنتی: www.elmifarhangi.ir info@elmifarhangi.ir

www.elmifarhangi.com

وبسایت فروش آنلاین:

فروشگاه مرکزی (پرنده آبی): خیابان نلسون ماندلا (افریقا)، بین بلوار گلشهر و ناهید، ابتدای کوچه

گلفام، پلاک ۷۲؛ تلفن: ۰۲۱۲۴۱۴۰۳

فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۰۲۱۶۶۹۶۳۸۱۵ و ۰۲۱۶۶۴۰۰۷۸۶

فروشگاه دو: میدان هفت تیر، خیابان کریمخان زند، بین قائم مقام فراهانی و خردمند، پلاک ۱۳؛ تلفن:

۰۲۱۸۳۴۳۸۰۶ - ۷

فهرست مطالب

مقدمه مترجم	یازده
مقدمه سیاحت‌نامه	۱
سفر به ایران	۹
قلعه ضیاء‌الدین	۹
گرماب	۱۰
قلعه ماکو	۱۰
شهر تسوج	۱۴
شهر مرنند	۱۵
شهر تبریز	۲۰
قلعه تبریز	۲۰
مقتل خوانی در روز عاشورا	۳۴
نواحی تبریز	۳۶
از گفت‌وگوهای بدیع	۳۸
ستایش کلیات تبریز دلاویز	۴۱
اخلاق ذمیمه اهل ایران	۴۴

- ۴۸..... زیارتگاه محمد شام‌غازان
- ۴۹..... قلعه قومله
- ۵۲..... شهر مراغه
- ۵۳..... شهر اوجان
- ۵۵..... قلعه کهروان
- ۵۶..... شهر اردبیل
- ۵۸..... دریاچه اردبیل
- ۵۹..... دیگر اوصاف اردبیل
-
- ۶۵..... عزیمت از تبریز به ایروان
- ۶۵..... روستای صوفیان
- ۶۶..... شهر خوی
- ۶۸..... شهر بهستان
- ۶۸..... قلعه چورس
-
- ۷۱..... سفر مجدد به ایران
- ۷۱..... قلعه قطور
- ۷۴..... قلعه آلباق
- ۷۵..... قلعه قارنی یاریق
- ۷۵..... قلعه بردوک
- ۷۷..... قلعه غازی قیران
- ۷۸..... دیگر قلعه‌ها و روستاها
- ۸۲..... قلعه ارومیه
- ۸۵..... حل مسئله قوم پنیانش
- ۹۹..... احوال قلعه ارومیه
- ۱۰۱..... شهر ارومیه
- ۱۰۶..... دریاچه ارومیه

- ۱۱۴ قلعه دودومی
- ۱۱۶ شهر اشنویه
- ۱۱۷ قلعه دمبولی
- ۱۲۲ تماشای موحش
- ۱۲۵ عزیمت از ارومیه به تبریز و اصفهان نزد شاه عباس
- ۱۲۶ زیارتگاه مقام امام رضا
- ۱۲۸ قلعه سلماس
- ۱۳۱ قلعه تسوج
- ۱۳۲ قلعه قومله
- ۱۳۳ ورود به شهر تبریز
- ۱۴۵ سیاحت دیگر شهرهای ایران
- ۱۴۸ قلعه سلطانیه
- ۱۴۸ قلعه قره‌قان
- ۱۴۹ شهر مراغه
- ۱۴۹ قلعه کهروان
- ۱۵۰ شهر هرزبیل
- ۱۵۱ قلعه سراو
- ۱۵۴ شهر سراو
- ۱۵۵ قلعه اردبیل
- ۱۵۷ قصبه ماسوله
- ۱۵۸ قلعه سهند
- ۱۶۰ قلعه نهاوند
- ۱۶۷ قلعه کنگاور
- ۱۶۸ اوصاف قلعه سرخید
- ۱۶۸ قلعه کوه بیستون

۱۷۱	شهر همدان
۱۸۱	قلعهٔ کرمانشاه
۱۸۲	قلعهٔ درگزین
۱۸۴	در بیان روز عاشورا و خواندن مقتل الحسین
۱۸۷	قلعهٔ پبله‌ور
۱۸۸	قلعهٔ دینور
۱۸۸	قلعهٔ جم‌جناب
۱۸۹	قلعهٔ دست‌پول
۱۸۹	قصر شیرین
۱۹۱	شهر قزوین
۲۰۲	شهر الموت
۲۰۳	قلعهٔ دیلم
۲۰۴	قلعهٔ قصر اللصوص
۲۰۵	قلعهٔ اسدآباد
۲۰۵	قلعهٔ باغ‌جنان
۲۰۶	قلعهٔ مهربان
۲۰۹	شهر سنندج
۲۱۲	شهر قم
۲۱۵	شهر کاشان
۲۱۷	قلعهٔ فین کاشان
۲۲۰	شهر جریان‌قان
۲۲۳	شهر ساوه
۲۲۶	شهر ری
۲۳۱	قلعهٔ کوه دماوند
۲۳۵	قلعهٔ درتنگ
۲۳۵	قلعهٔ درنه
۲۳۶	قصبه‌های کرند، گیلان، آل صالح و چنگوله

۲۳۷	شهر آبادان
۲۳۹	خرمشهر
۲۳۹	بندر مکران آباد
۲۴۰	هرمز آباد
۲۴۱	مهماندار
۲۴۱	دوراق
۲۴۲	قلعه بوگوردلن
۲۴۲	قلعه سنندج
۲۴۳	قلعه نریمان
۲۴۳	قلعه قزلجه
۲۴۴	قلعه ظالم علی
۲۴۵	ناحیه بلقاس
۲۴۵	روستای بانه
۲۴۵	روستای و سلطان
۲۴۶	روستای بروجه
۲۴۶	سرزمین اورامان
۲۴۷	شهر گیلان

مقدمه مترجم

سفرنامه‌ها و سیاحت‌نامه‌ها از منابع مهم و غنی در شناخت گذشته آدمیان در همهٔ ساحت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی، آداب و رسوم و غیره هستند؛ از سفرنامهٔ معروف ناصر خسرو گرفته تا سفرنامهٔ شاردن، مارکو پولو، کلاویخو و دلاواله که هر یک گوشه‌ای از دیده‌ها و شنیده‌های خود را به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند.

در این میان سیاحت‌نامهٔ اولیا چلبی نوشتهٔ محمد ظلی بن درویش، سیاح و نویسندهٔ ترک عصر امپراتوری عثمانی، به عنوان حجیم‌ترین سفرنامهٔ جهان در ده جلد مورد توجه مورخان و نویسندگان جهان قرار گرفته است. اولیا چلبی (۱۰۲۰-۱۰۹۳ ق) که مشتاق سیاحت و دیدار سرزمین‌های دور و نزدیک بود، در رؤیایی به خدمت پیامبر اکرم (ص) می‌رسد و در جایی که می‌بایست «شفاعت یا رسول الله» بگوید، سهواً «سیاحت یا رسول الله» می‌گوید. پیامبر اکرم (ص) نیز وعدهٔ شفاعت و سیاحت به وی می‌دهد. اولیا چلبی بعد از دیدن این رؤیا و با توجه به اینکه مورد توجه سلطان مراد، پادشاه عثمانی، قرار گرفته است، با تکیه بر سمت‌های حکومتی خود، عزم را جزم می‌کند و سیاحت خود را از استانبول آغاز کرده، مشتاقانه سرتاسر

سرزمین وسیع عثمانی، ایران، آسیای مرکزی، روسیه، افریقا، حجاز و اروپا را سیاحت و یافته‌ها، دیده‌ها و شنیده‌های خود را ثبت می‌کند. حاصل همه این سیاحت‌ها، اثری ده جلدی است به ترکی عثمانی با نام سیاحت‌نامه اولیا چلبی.

اولیا چلبی نویسنده‌ای مسلط به فارسی، عربی و ترکی بوده است و دایرة لغات وسیع وی و توجه و دقت در ثبت و ضبط اصطلاحات هر شهر و دیاری — از انواع جامه‌ها و انواع و اقسام میوه‌ها و محصولات گرفته تا ثبت تعداد مساجد، مدارس، حمام‌ها و بازارها، و بهره‌گیری از آیات و روایات و استناد به کتب معتبر تاریخی — و انعکاس این دانسته‌ها در اثرش نشان‌دهنده هنرمندی وی در این ساحت است.

سهم ایران از این سفرها، سه سفر است و آنچه در دست دارید، حاصل ترجمه بخش‌های مربوط به سفر اولیا چلبی به ایران است. در سفر نخست، عازم ایروان است. وی از طریق قره ضیاء‌الدین و ماکو وارد ایران می‌شود و پس از سیر شهرهای مرند و تسوج به تبریز می‌آید و به تفصیل درباره تبریز سخن می‌گوید. سپس رهسپار قومه (خامنه)، مراغه، اوجان (بستان‌آباد)، کهروان — که ظاهراً متروکه شده و در حال حاضر چنین شهری در نقشه جغرافیا وجود ندارد — و اردبیل می‌شود. آنگاه به شرح دریاچه اردبیل و کوه سبلان می‌پردازد. سپس به تبریز بازگشته پس از گذر از خوی، عازم ایروان می‌شود.

وی در سفر دوم خود، برای حل و فصل مسئله نزاع و قتل و غارت پیش‌آمده بین عشیره کرد پنیانش — که تحت تابعیت عثمانی است — و سلطان‌نشین‌های مرزی ایران، از طریق قلعه قطور وارد ایران شده پس از گذر از قلعه‌های آلباق، قارنی‌یاریق، بردوک و غازی‌قیران وارد ارومیه می‌شود. اولیا چلبی در ارومیه به حل و فصل مسئله مورد مناقشه فوق‌الذکر می‌پردازد. آنگاه به سیاحت خود در آذربایجان ایران ادامه می‌دهد و به وصف دریاچه ارومیه، شهرهای دومدومی و دمبولی که در حال حاضر

نشانی از آن‌ها نداریم، اشنویه، سلماس، تسوج، قومله و تبریز می‌پردازد. اولیا چلبی تا بدین جا در آذربایجان سیر و سیاحت می‌کند، اما پس از اتمام مأموریت خود از تبریز خارج شده به سوی بخش‌های مرکزی ایران حرکت می‌کند. سلطانیه، قره‌قان، مراغه، هرزویل، سراب، اردبیل، ماسوله، نهاوند، کنگاور، بیستون، همدان، کرمانشاه، قصر شیرین، قزوین، سنندج، قم، کاشان، ساوه، شهر ری، آبادان، خرمشهر و دماوند از مهم‌ترین شهرهایی هستند که اولیا چلبی از آن‌ها دیدار می‌کند. وی از شهر ری عازم کرمانشاه می‌شود و سپس وارد خاک عثمانی شده، رهسپار بغداد می‌گردد. سومین سفر اولیا چلبی به ایران، بسیار کوتاه است. وی که به باکو رفته است، با کشتی به گیلان می‌آید و پس از تفرجی کوتاه مجدداً به باکو بازمی‌گردد. این سفر تنها یک صفحه از سفرنامه را به خود اختصاص داده است.

آنچه در فهرست آمده، تمامی شهرها و روستاهایی نیست که اولیا چلبی به ثبت دقیق و نکات مهم آن پرداخته است، بلکه از شهرها و روستاهای بیشتری در سیاحت‌نامه یاد شده است. ما تنها شهرهای مهم — چه در آن دوران و چه در دوران معاصر — را به صورت تیتیر درآورده‌ایم.

گزارش تقریباً مفصل نویسنده از دو مراسم شبیه‌خوانی و مقتل خوانی در تبریز و درگزین، که در گذشته شهری مهم و آباد بوده و اکنون روستایی در استان همدان است، از نکات بارز مطرح شده در اثر است.

نحوه مرادفات سیاسی، اوضاع مذهبی و تقابل میان شیعه و سنی آنگاه که پای دو حکومت صفوی و عثمانی در میان است، زبان مردمان، نحوه پوشش، نحوه تجارت و خرید و فروش و خصوصیات و مختصات شهرها از دیگر نکات قابل استفاده در اثر است.

این اثر در سال ۱۳۱۴ق، در اواخر عصر عثمانی، از سوی انتشارات احمد جودت با الفبای عربی (عثمانی) منتشر شد. این اثر با توجه به اوضاع اجتماعی - فرهنگی دوران زوال عثمانی، با سانسورهایی از سوی

«وزارت معارف» عثمانی مواجه شد و بخش‌هایی از آن حذف گردید. غالب بخش‌های حذف‌شده در خصوص مسائل مذهبی و سیاسی است. همچنین از حدت و شدت قلم اولیا چلبی، آنگاه که از قزلباشان یاد می‌کند، با جرح و تعدیل‌هایی کاسته شده است.

سیاحت‌نامه اولیا چلبی چه به صورت جزئی و چه کلی به زبان‌های مختلف ترجمه شده است. از آن جمله می‌توان به ترجمه فارسی بخش‌هایی از سفر اولیا چلبی به تبریز و مراغه اشاره کرد که توسط حاج حسین نخجوانی در سال ۱۳۳۸ ش، در شماره ۴۱ نشریه دانشکده ادبیات تبریز منتشر شد. در سال ۱۳۶۴ نیز شرح سفرهای اولیا چلبی در مناطق کردنشین توسط فاروق کیخسروی ترجمه و با نام کرد در تاریخ همسایگان از سوی انتشارات صلاح‌الدین ایوبی ارومیه منتشر شده است.

همچنین بخش‌های مربوط به جمهوری آذربایجان، با نام آذربایجان در سیاحت‌نامه اولیا چلبی^۱ در سال ۲۰۱۳ از سوی مرکز پژوهش‌های دانشگاه قفقاز جمهوری آذربایجان منتشر شده است.

ترجمه عربی بخش «حجاز» سفرنامه نیز با ترجمه دکتر الصفصافی احمد المرسی از سوی انتشارات دارالوفاق العربیه در سال ۱۹۹۹ در مصر به چاپ رسیده است.

کل مجموعه ده‌جلدی سیاحت‌نامه با ترجمه سید علی قهرمان و مرحوم یوجل داغلی به ترکی استانبولی و تا جلد هشتم از سوی انتشارات بانک یایی کردی ترکیه منتشر شده است.

سیاحت‌نامه به صورت ترانسکرپت نیز در ترکیه منتشر شده است. همچنین خلاصه‌ای از اثر با ترجمه ترکی استانبولی به چاپ رسیده است.

آثاری نیز با گزینش بخش‌های خاصی از اثر مانند هرزگوین و ... ترجمه و چاپ شده است. از پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌های فراوانی که با محوریت سیاحت‌نامه به ترکی استانبولی نگاشته شده است نیز

1. *Evliya Çelebi Seyahatnamesinde Azerbaycan.*

می‌گذریم؛ زیرا به اطناب سخن می‌انجامد.

در ترجمه حاضر، نسخه منتشر شده از سوی انتشارات جودت را ملاک قرار دادیم. بدان سبب که همان سیاحت‌نامه اولیا چلبی است که به خط عثمانی نوشته شده و در چاپ، تنها مجدداً حروف چینی شده بود. بدین ترتیب دسترسی به اصل املائی اصطلاحات و اعلام فراهم شده است. به عبارت دیگر، گرچه اصل نسخه خطی در اختیارمان نبود اما متن چاپی همین نسخه با همان الفبا کار را تسهیل می‌کرد. این را مقایسه کنید با نسخه ترانسکرپت، در حالی که حروف «ق» و «خ» در الفبای لاتین ترکیه وجود ندارد؛ همچنین حروفی مانند «ع» و «همزه» که در الفبای لاتین تقریباً به یک شکل نگاشته می‌شوند و مشکلات دیگر.

در ادامه کار، به همین نسخه اکتفا نکردیم و پس از اتمام کار ترجمه بر اساس نسخه انتشارات جودت، کل ترجمه را با ترجمه ترکی استانبولی مقایسه کردیم؛ بخش‌های حذف‌شده فوق‌الذکر را اضافه کردیم و مجدداً ترجمه را تطبیق دادیم. اعلام و اصطلاحات را با دقت و وسواس مقایسه کردیم و در مواردی که خوانش نسخه خطی در نسخه احمد جودت و یابی کردی با یکدیگر تفاوت داشت، با مراجعه به منابع جغرافیایی کشورمان کوشیدیم صحیح‌ترین خوانش را انتخاب کنیم. از سوی دیگر نیز ترجمه فارسی مرحوم نخجوانی را از نظر دور نداشتیم و همان بخش اندک را نیز با ترجمه خود تطبیق دادیم.

آنچه مبنای ترجمه ما تحت عنوان ایران در سیاحت‌نامه اولیا چلبی قرار گرفته، مرزهای کنونی کشورمان است. این در حالی است که در زمان نگارش اثر، بخش‌هایی از ایران کنونی مانند بخش‌هایی از استان‌های کرمانشاه و ایلام جزو قلمروی عثمانی به شمار می‌رفت و از دیگر سو مناطقی همچون جمهوری آذربایجان و بخش‌هایی از ارمنستان و گرجستان جزو سرزمین ایران عصر صفویه به شمار می‌رفتند.

کوشیده‌ایم در پاورقی‌ها حتی الامکان برخی ابهامات احتمالی را

برطرف کنیم و اطلاعاتی اجمالی در خصوص برخی شخصیت‌ها و نقاط جغرافیایی به دست دهیم.

در ترجمه، سعی در حفظ ساختار کهن متن اصلی داشته‌ایم و تلاش کرده‌ایم ضمن اجتناب از به کار بردن تعابیر کهن و ناآشنا برای خواننده، سبک و سیاق یک متن کهن و تاریخی مد نظر باشد.

گرچه هدف اثر حاضر، تنها گردآوری بخش‌هایی از سیاحت‌نامه بود که حاصل سفر اولیا چلبی به سرزمین ایران بوده است، اما مقدمه کل اثر را نیز آوردیم تا مخاطب با حال و هوا، اندیشه و نیت نویسنده آن آشنا گردد. در پایان لازم است از همکاری صمیمانه دکتر ارکان یار، استاد دانشگاه الازیغ ترکیه، به دلیل در اختیار قرار دادن ترجمه ترکی استانبولی سیاحت‌نامه تشکر کنم. همچنین سپاس خود را به مجموعه انتشارات علمی و فرهنگی تقدیم می‌دارم.

داود بهلولی

مقدمه سیاحت نامه

لا اله الا الله، محمد رسول الله، صادق الوعد الامين

بسم الله الرحمن الرحيم و به العون نستعين

الحمد لله الذي شرف المشرفين بتشريف الطاعات و السياحات و يسر لي ارض المقدسه و سياحة البلادات و الزيارات و الصلاة و السلام على من اسس بنيان قلاع الشريعه و كلها باساس النبوة و الطريقة و على آله الطيبين الطاهرين خير البريه.

و تحف تحيات زاكيات و صلوات ناميات طاهرات طيبات بر آن محمد، اشرف كائنات و اكمل موجودات، يشواى محراب «صلوا كما رأيتموني» و رهنمای بی ارتياب، افضل «من نطق بالضاد» باد كه حضرت حق مالک الملک و خالق الافلاك به آبروی او، زمین را برای ابن آدم مسکن و مأواى لطيف قرار داد و بنی آدم را اشرف از جميع مخلوقات و موجودات خلق کرد.

تبارک من اجرى الامور بحكمه كما شاء لا ظلماً اراد و لا هضمًا

و بعد، دعای خیر و ثنا بر آن ظل الله روی زمین و نظام انتظام ارضین، السلطان بن السلطان، السلطان غازى مراد خان رابع بن السلطان احمد خان

بن السلطان محمد خان بن السلطان مراد خان ثالث بن السلطان سلیم خان ثانی بن السلطان سلیمان خان بن السلطان سلیم خان اول بن السلطان بایزید خان ثانی بن ابوالفتح السلطان محمد خان ثانی رحمة الله علیهم اجمعین.

اما پادشاه جم‌جاه، فاتح بغداد، سلطان مراد خان غازی طاب ثراه غریق رحمت باد که در محلی که این مسوّدات را شروع کردم، به خدمت شریفش شرفیاب شدم. در زمان سلطنت ایشان در تاریخ ۱۰۴۱ هجرت نبوی، چون به حال پیاده قری و قصبات و چند هزار حدیقه و باغ ارم‌های پرگل اطراف بلده طیبه، یعنی محمیّه قسطنطنیه^۱، را سیر و تماشا می‌کردم، به خاطر ام آر زوی سیاحت کبری خطور می‌کرد و می‌گفتم: «آیا چگونه از قهر پدر و مادر و استاد و برادر خلاص شده جهانکش می‌شوم؟» پس هر آن از جناب باری، در دنیا صحت بدن و سیاحت تام، و در نفس آخر، ایمان طلب می‌کردم.

دائماً با درویشان دل‌ریش حسن الفت نموده، به شرف صحبتشان مشرف شده، چون اوصاف اقالیم سبعة و چهار گوشه روی زمین را استماع می‌کردم، با جان و دل طالب و راغب سیاحت گشته، زار و گریان و سرگردان و نالان‌شده می‌گفتم که «آیا میسر می‌شود که عالم را تماشا کرده به ارض مقدسه و مصر و شام و مکه و مدینه رفته روی بر روضه مطهره حضرت مفخر موجودات بسایم؟»

این مخلص حقیر و فقیر دائماً کثیرالتقصیر، سیاح عالم و ندیم آدم، اولیای بی‌ریا محمد ظلی بن درویش — که حکمت خدا سبب گشت و گذار ولایت و سیاحت وی شد — دائماً به برکت ادعیه ربانی و هدایت یزدانی و سُور کریم فرقانیه و آیات عظیمه قرآنیّه با دل و جسم علیل از جانب جناب حضرت جلیل مدد طلب کرده در کنج محنت‌خانه‌مان در مسقط‌الرأسمان، استانبول، بر گرده‌بالش به خواب مراد رفته در شب

۱. محمیّه: حمایت‌شده، حراست‌شده. به عنوان صفتی برای شهر استانبول به کار رفته است.

۲. در متون عثمانی از شهر استانبول به فراخور حال، با نام‌ها و تعابیر مختلفی همچون «اسلامبول»، «قسطنطنیه»، «در سعادت» و امثال آن یاد شده است.

عاشورای محرم ۱۰۴۰، بین خواب و بیداری دیدم که در مسجد اخی چلبی^۱، در نزدیکی اسکله^۲ همیشه هستم، که مسجدی بناشده از مال حلال مردی مستجاب الدعوه است. ناگاه درب مسجد باز شد و درون مسجد با نور مستور عساکر^۳ پر سلاح مالا مال شد. پس آنان نماز فجر را ادا کرده به شریفه مشغول شدند.

من حقیر در کنار منبر خاموش نشسته در تماشای این جماعت منوروجه حیران شدم. بی درنگ به عزیزی که در کنارم نشسته بود، نظر کردم و گفتم: «ای سلطان من، جناب شریفان کیستید؟ اسم شریفان را به ما احسان فرماید».

گفت: «از عشره مبشره، پیر کمان کشان، سعد بن ابی وقاصم».
پس دست شریفشان را بوسیدم و گفتم: «ای سلطان من، این جماعت محبوب که در جانب راست مستغرق در نورند، کیستند؟»

گفت: «آنان جملگی ارواح انبیا هستند. و صف ورای آنان جمله ارواح اولیا و اصفیا هستند و اینان، ارواح صحابه کرام و مهاجرین و انصار و ارباب صغه و شهیدان دشت کربلا و اصدقا هستند. و در جانب راست محراب، حضرت ابوبکر و حضرت عمر است و در جانب چپ محراب، حضرت عثمان و حضرت علی است. و در برابر محراب، حضرت اویس قرنی، برادر دنیا و آخرت حضرت رسالت است، و آن سیه چرده در جانب چپ مسجد در کنار دیوار پیر تو، مؤذن حضرت، بلال حبشی است. و آن کوتاه قامت که ایستاده و صفوف جماعت را نظام می بخشد، عمرو عیار ضمیری^۲ است. و آن عساکر که با علم آمده و جامه های مستغرق به خون سرخ بر تن دارند، حضرت حمزه و جمیع ارواح شهدا هستند».

۱. این مسجد هم اکنون نیز در منطقه امین اؤنو در استانبول برپاست. اخی چلبی طبیعی مشهور در قرن نهم در عثمانی بود و این مسجد نیز به دست وی وقف شد. او آثاری به ترکی و فارسی در زمینه طب نوشت. پدر وی تبریزی الاصل بود.

۲. عمرو عیار ضمیری، از عیاران و فتیان، به عنوان یکی از طبقات اجتماعی ایران قدیم است. از وی در کتاب رموز حمزه به عنوان دستیار حمزه بسیار یاد شده است.

پس جملهٔ جماعت حاضر در مسجد را یک به یک به این حقیر نشان داد و به هر یک که نظرم تعلق می‌گرفت، دست بر سینه نهاده نظر آشنایی می‌افکندم و جان تازه می‌یافتم. پس گفتم: «ای سلطان من، سبب آنکه این جماعت در این جا جمع آمده‌اند، چیست؟»

گفت: «عساکر تاتار^۱ صبارفتار، که از جیوش موحدین‌اند، در جانب آزاغ^۲ مضطرب‌الحال شده‌اند و کسانی که در حمایت حضرت هستند، به استانبول آمده‌اند و ما از اینجا به سوی تاتار خان برای امداد می‌رویم. اینک حضرت رسالت به همراه امام حسن و امام حسین علیهما السلام، و دوازده امام و عشرهٔ مبشره به جز ما، آمده قصد نماز صبح دارند. پس حضرت به تو اشارت می‌فرمایند که اقامه بگو. تو نیز با صوت اعلیٰ اقامه بگو و بعد از سلام، آیت‌الکرسی را تلاوت کن. بلال 'سبحان الله' بگوید و تو 'الحمد لله' بگو؛ بلال 'الله اکبر' بگوید و تو 'آمین آمین' بگو و جملهٔ جماعت علی‌العموم 'توحید'^۳ می‌خوانیم. بعد از آن بگو 'و صلی علی جمیع الانبیاء والمرسلین والحمد لله رب العالمین'، و برخیز و فوراً دست حضرت رسالت را که در محراب نشسته بیوس و بگو 'شفاعت یا رسول الله'، و طلب مدد کن.»

پس سعد بن ابی‌وقاص که در کنارم نشسته بود، این‌ها را جمله تعلیم نمود. سپس دیدم که از درب مسجد نوری مبین برقی زد و درون مسجد که پرنور بود، نور علی نور شد و جملهٔ صحابه کرام و ارواح انبیا و اولیا به پای خاسته حاضر ایستادند. حضرت رسالت با سعادت تمام، تحت علم سبزش، نقاب بر چهره و عصا در دست و شمشیر بر کمر، و در

۱. در این دوره، محمدگرای خان تاتار مطیع و دست‌نشاندهٔ عثمانی در قفقاز بود و سپاهیان تاتار به خواست دولت عثمانی وارد نبردهای مختلف می‌شدند.

۲. شهر آزوف در روسیهٔ کنونی و در ایالت اوبلاست روستوف واقع است. آزوف زمانی تحت سیطرهٔ عثمانی بود و جنگ‌هایی بین عثمانی و روسیه بر سر این شهر صورت گرفت.

۳. منظور از توحید خواندن، قرائت عبارت «لا اله الا الله» است.

جانب راستش امام حسن و در جانب چپش امام حسین ظاهر شدند و بسم الله گویان پای راست مبارک و شریفشان را درون مسجد نهاده برقع از وجه شریفشان گشودند و فرمودند: «السلام علیک یا امتی».

جمله حصار مجلس سلام دادند و گفتند: «علیکم السلام یا رسول الله و یا سید الامم».

حضرت بی درنگ به محراب رفت و دو رکعت سنت فجر را ادا کرد. دهشتی بر حقیر و لرزه ای بر وجودم واقع شد، اما به جمیع اشکال حضرت نظر کردم. همان گونه بود که در حلیه خاقانی^۱ تحریر شده است. برقعش شالی سرخ بود و دستار شریفش عمامه ای سفید و دوازده ترک بود و خرقة شریفشان مایل به زرد و از پشم شتر بود. شالی پشمین و زردرنگ بر گردن داشتند و چکمه هایی زردرنگ در پای مبارکشان بود و بر دستار مبارکشان مسواکی فرو کرده بودند.

بعد از سلام به جانب راست، به حقیر نظر کرد و با دست مبارک بر زانوی شریفشان زده به حقیر خطاب کردند که «اقامه بگو». حقیر بی درنگ با تعلیم سعد بن ابی وقاص در مقام سه گاه اقامه و تکبیر گفتم که «اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل محمد و سلم». حضرت نیز در مقام سه گاه با صوت حزین فاتحه شریف را تلاوت کرده به ضمیمه آن عشر سورة شریف صاد - «وَهَبْنَا لِداوودَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ»^۲ - الی آخر را تلاوت کردند و جمله جماعت گوش سپردند و حضرت، امامت کرد. بعد از سلام، حقیر آیت الکرسی، بلال سبحان الله، حقیر الحمد لله و بلال الله اکبر گفت و با بلال حبشی پیوسته در خدمت مؤذنی بودیم. بعد از دعا، چنان توحید سلطانی واقع شده بود که با عشق الهی مست و مدهوش شده گویا بیدار از خواب بودم.

۱. مثنوی حلیه سعادت سروده محمد بی خاقانی، از شعرای قرن یازدهم قمری در عثمانی است. وی در این اثر به توصیف خصوصیات ظاهری پیامبر اکرم (ص) پرداخته است.

خلاصه، خدمت را با تعلیم سعد بن ابی وقاص ادا نمودم و حضرت رسالت در محراب با صوت آتشین، در مقام عزل، یک یاسین شریف و سه بار سوره «اذا جاء» و سوره‌های معوذتین را بالتمام تلاوت کرد و بلال، فاتحه گفت و حضرت از محراب برخاست. فوراً حضرت سعد بن ابی وقاص دستم را گرفت و به حضور حضرت آورد و گفت: «عاشق صادق و امت مشتاق، بنده‌ات اولیا، تمنای شفاعت می‌کند». به من نیز گفت: «دست مبارکشان را بیوس». من گریان شده گستاخانه بر دست شریفشان لب نهاده از مهابت حضرت در محل «شفاعت یا رسول الله» گفتم «سیاحت یا رسول الله».

حضرت فوراً تبسم کرده گفتند: «شفاعتی و سیاحتی و زیارتی، و اللهم يسر بالصحة والسلامة»؛ و «فاتحه» خواندند. جمله صحابه کرام فاتحه خواندند و سپس دست جمله حضار مجلس را بوسیده دعای خیر هر یک را گرفته، می‌رفتیم. دست شریف بعضی بویی همچون مشک، بعضی عنبر، بعضی سنبل، بعضی گل سرخ، بعضی ریحان، بعضی زعفران، بعضی بنفشه و بعضی قرنفل داشت. اما رایحه حضرت رسول، مانند زعفران بود؛ و چون دست راست شریفش را می‌بوسیدم، گویا همچون پنبه و بدون استخوان بود. اما دست شریف دیگر انبیا، رایحه به داشت. رایحه دست شریف حضرت ابوبکر همچون خربزه بود. رایحه دست حضرت عمر همچون عنبر بود. رایحه حضرت عثمان مانند بنفشه بود. رایحه حضرت علی مانند یاسمن بود. رایحه امام حسن، قرنفل و رایحه امام حسین همچون ورد ابيض بود؛ رضوان الله عليهم اجمعين.

بدین حال دست شریف جمیع حضار مجلس را بوسیدم. دوباره حضرت رسالت فاتحه‌ای خوانده جمله اصحاب گزین با صوت اعلیٰ، «سبع المثانی»^۱ را تلاوت کردند. چون بی‌درنگ حضرت رسالت پناه در محراب، «السلام علیکم یا اخوان» گفت و به بیرون مسجد روان شد،

جمله صحابه کرام برای حقیر، گونه گونه دعای خیر کردند و از مسجد خارج شده رفتند. فوراً حضرت سعد، تیردان از کمرش درآورد و به کمر من بست و تکبیر گفت و بگفت که «برو با تیر و کمان غذا کن و در حفظ و امان خداوند باش و مزده باد تو را که زیارت مزار جمیع ارواحی که در این مجلس دیدارشان کردی، به تو میسر خواهد شد و سیاحت عالم و فرید بنی آدم خواهی شد. اما ممالکی که سیاحت خواهی کرد و قلاع و بلاد و آثار عجیبه و غریبه و صنایع ممدوح هر دیار و مأكولات و مشروبات آنها و عرض بلد و طول نهارشان را تحریر کن و اثری غریب فراهم کن؛ و با سلاح من عمل کن و در دنیا و آخرت فرزند من شو. طریق حق را رها مکن، از غل و غش بری باش، حق نان و نمک را به جای آور، یار صادق باش، با ناکسان یار مشو و از نیکان نیکی بیاموز». و بدین گونه پند و اندرز داد و پیشانی ام را بوسید و جملگی از مسجد اخی چلبی خارج شدند و رفتند.

حقیر مبهوت شده، از خواب راحت بیدار شدم و گفتم: «آیا این واقعه‌ای من بود یا واقع حال من یا رؤیای صالحم؟» پس با افکار گوناگون به انشراح صدر و ذوق درون نائل شدم. سپس علی الصباح وضو ساخته نماز فجر را ادا کردم و از استانبول به قاسم پاشا رفتم و رؤیایم را نزد ابراهیم افندی معبر تعبیر کردم. بشارت داد که «جهان آرا و سیاحت عالم شده کارت با حسن ختام پایان می گیرد و با شفاعت حضرت، داخل خلد برین می شوی». و فاتحه بخواند. آنگاه نزد عبدالله دده، شیخ مولوی خانه قاسم پاشا، رفته دست شریفش را بوسیده تعبیر واقعه ام را از او خواستم.

گفت: «دست دوازده امام را بوسیده‌ای؛ پس در دنیا از بزرگان می شوی. دست عشره مبشره را بوسیده‌ای؛ داخل جنت می شوی. دست چهار یار گزین را بوسیده‌ای؛ در دنیا به شرف صحبت جمیع پادشاهان نائل شده، ندیم خاص آنان می شوی. چون جمال پاک حضرت رسالت

را دیده، دست شریفش را بوسیده، دعای خیرش را گرفته‌ای، به سعادت دو سرا واصل می‌شوی. پس به نصیحت سعد بن ابی وقاص، ابتدا به تحریر بزم استانبول بذل همت کن و آنچه مقدورت است، صرف کن. به فحوای 'المقدر کائن' البته آنچه نصیبت از تقدیر است، به تو می‌رسد. و هفت جلد کتب تواریخ معتبره احسان کرد و گفت: «برو که خداوند کار تو را راست گرداند، الفاتحه»، و از دعای خیرش بهره‌مند شدم.

سفر به ایران

قلعه ضیاءالدین

حقیر^۱ با دوستان سوار همچون شهباز در نُه ساعت به قلعه ضیاءالدین^۲ آمدند. این قلعه به دست ضیاءالدین، حاکم آذربایجان، بنا شده و حصنی حصین و سدی متین به شکل مربع و طویل در خاک آذربایجان است. در مرز ایالت خنسِ ارزروم واقع شده است؛ دارای دیزدار و نفرات نظامی است. اهالی اش در فتح ایروان^۳ تسلیم شدند و کلیدهای قلعه را به پادشاه دادند، لذا از مالیات معاف‌اند. نایب‌نشین است و سردار و کدخدا ندارد. یک مسجد و ششصد خانه گلین یک طبقه دارد. یک کاروان‌سرا و حمام، و چهل پنجاه دکان دارد. چون زمینش سنگلاخی و سرزمین گُردان است. چندان آباد نیست اما مردمانش سخت شجاع و دلاورند.

۱. آنچه از این پس می‌آید، حاصل ترجمه بخش‌های مربوط به ایران در جلد دوم سیاحت‌نامه است.

۲. شهر قره ضیاءالدین در نزدیکی شهر ماکو، در استان آذربایجان غربی، واقع شده است.

۳. در اثر، شهر ایروان به صورت «روان» آمده است. برای راحتی خواننده، همه را به صورت ایروان آورده‌ایم.

گرماپ

آبگرمی واجب‌السير است مابین نهر ارس و شهر ارجیش در کنار دریاچه وان. نزدیک قلعه ضیاء‌الدین است. این آبگرم از پنج شش نقطه می‌جوشد و همچون قبه‌هایی هستند که هر یک با دیگری ده پانزده گام فاصله دارد. بعضی آبی شیرین و زلال و در خنکی همچون پاره‌های یخ دارند و بعضی نیز آبی چنان گرم دارند که تو گویی بلغور در ظرف می‌جوشد. متصل به این‌ها چشمه‌ای با آب بسیار سرد هست؛ چنان که نمی‌توان به راحتی سه سنگ از درون آن برداشت و از شدت سرما دست انسان تحمل نمی‌کند. و باز متصل به این، چشمه‌ای است که فوران می‌کند و چنان گرم است که می‌توان در آن، کله و پاچه را موی برگرفت. فقط یکی از چشمه‌ها دارای بناست و بقیه باز هستند و چشمه‌هایی خدادادی هستند که هرکدام به اندازه چرخاندن آسیاب، آب جاری دارند.

این قلعه را نیز سیر کردیم و از اینجا به موجب فرمان وزیر، نیمی از غلامان قلعه و فرماندهانشان را با خود همراه کرده، به سوی غرب تا کنار چشمه سنجاب از کوه‌ها و سنگ‌ها گذشته، پس از نه ساعت به قلعه اونیک آمدیم.^۱

از روستای گنبدِ طهمورث هفت ساعت در میان جنگل رفته پس از گذر از شاه‌گدیگی، سه ساعت در میان صحرایی لاله‌زار رفتیم و به قلعه ماکو آمدیم.

قلعه ماکو

می‌گویند ساخته انوشیروان است. گرچه از بنای آن اثری باقی نیست، باز به عنوان ساخته انوشیروان معروف است. زمانی که اکراد ساکن آن تابع سلیمان خان شدند، اینجا به خان اکراد محمودی هدیه شد، اما بعد از آن

۱. اولیا چلبی در اینجا از مرز ایران خارج و پس از گذر از چند روستا مجدداً وارد خاک ایران کنونی می‌شود.

قزلباش با حيله‌ای بر آن استیلا یافت. باز در زمانی که تحت حکم امیر ملازگرد، از امیران محمودی، بود، چون قره مصطفی پاشا — از فرماندهان مراد خان رابع^۱، فاتح بغداد — پس از فتح بغداد، برای تعیین حدود و مرزها به سوی درنه و درتنگ بغداد رفت، سرورمان، ملک احمد پاشا، در حالی که والی دیاربکر بود، به همراه آنان به درنه و درتنگ رفت. حدود عثمانی تعیین شد و برای عقد صلح، قلعه ظالم احمد، که در خاک شهرزور^۲ است، به دست عثمانیان خراب شد. عجم نیز قلعه قطور در حدود وان را خراب کرد.

سپس عثمانی این قلعه ماکورا، که در نزدیکی ایروان است، خراب و امیر و نفراتش را در ملازگرد مستقر کرد. بعد از آن، عجم نیز در زمان تخطی امیر قلعه شوشی، فرصت را غنیمت دانسته، در یک شب به آرامی سلاحداران مازندرانی خود را در این قلعه ماکو مستقر کرد و اینجا را حصن حصین خود ساخت.

قلعه‌ای است بلند که با قدرت دست ساخته شده است. در عثمانی، قلعه‌های وان، ماردین، شبن قره حصار، آفیون قره حصار، عادل جواز، توقات و آماسیا شبیه قلعه ماکو هستند.

توصیف قلعه: در کنار نهر واقع است و بن آن کم عرض و فراز آن همچون صحرایی عظیم است و همچون رشته‌ای مرمرین و کم عرض سر به آسمان کشیده است. قلعه‌ای بی مثال است که از هیچ سمتی فتح شدنی نیست. برای رفتن به صخره‌های اطراف قلعه از پل‌های چوبی استفاده می‌کنند. یک دروازه دارد. پس از دروازه، راهی همچون پله‌های مناره

۱. سلطان مراد رابع بعد از عمویش، مصطفای اول، به پادشاهی عثمانی رسید. اهمیت وی در لشکرکشی‌هایش به ایران، ایروان و قفقاز است. گرچه تنها پس از چند ماه تبریز و ایروان مجدداً به دست صفویان از تسلط عثمانیان خارج شد، اما سلطان مراد رابع برای جبران این شکست به عراق لشکر کشید و بغداد و بین‌النهرین را به تصرف درآورد. شاه صفی، پادشاه ایران، نیز در معاهده صلح منعقد بین دو امپراتوری، سلطه عثمانی بر این مناطق مهم را تأیید کرد.

۲. شهری است تاریخی که بعدها شهر سلیمانیه، واقع در کردستان عراق، بر روی آن بنا شد.

هست که می پیچد و از صخره‌ها بالا می‌رود. درون قلعه هفتصد خانه هست، اما آن قدر آباد نیست. اگر آباد شود، قلعه‌ای بی مثال همچون پیچک می‌شود. سلطان نشینی^۱ تحت حکم خان نشین ایروان است و در آن دوهزار تفنگدار مازندرانی گماشته‌اند. هر شب پل را از روی نهر برمی‌دارند و صخره قلعه همچون جزیره می‌شود. از فراز قلعه با ریسمانی صد قولاجی به وسیله دولاب آب می‌کشند و رفع عطش می‌کنند.

خان این قلعه با هزار دیزچوکن تولونگی^۲ به پایین، نزد سردارمان، آمد و ضیافتی عظیم بداد. بعد از طعام، باقی پاشا، سردارمان، با امان بالله، امیر شوشی، را طلب کرد. او نیز گفت که «متکفل شو که به عساکر و امیرشان ضرر نرسد.» و پاشا نیز «توکلت علی الله» گفت و عهد بیست. امیر را از قلعه به زیر آوردند و در عرض یک روز او را به قلعه خودش برد و به سیدی احمد پاشا تسلیم کرد.^۳ او نیز در هفتمین روز به قلعه خنس آمد و وی را به سرورمان محمد پاشا، والی ارزروم، تسلیم کرد. سپس جمله میرمیران‌ها، امرا و دیگر بزرگان و احمد آقا اونیکی خواهش کرده او را از قتل خلاص کردند و زندانی شد. در آخر، چهل هزار گوسفند، چهل اسب، هفده قاطر، بیست غلام گرجی و پنجاه کیسه^۴ مالش را گرفتند و آزادش کردند. اما قلعه‌اش به محمد بی، امیر ملازگرد، بخشیده شد.

نیز بیست کیسه، بیست قاطر، پوست‌های بی‌شمار سیاهگوش و پلنگ، و هفت بالاپوش و لباس‌های رزم از او گرفته شد و به همراه جمله غازیان

۱. سلطان یا سلطان در دوره صفوی به عنوان یک سمت نظامی به کار می‌رفت. سلطان نشین (سلطانیق)، شهر یا منطقه‌ای به شمار می‌رفت که طبق نظام اقطاع‌داری از سوی پادشاه به سرداران و درجه‌داران نظامی واگذار می‌شد.

۲. تولونگی: از اقوام و قبایل ترک.

۳. اولیا چلبی به همراه فرستاده عثمانی برای دستگیری امیر شوشی، که طغیان کرده و سپس گریخته و به ماکورفته بود، عازم ماکو شده بود. شرح ماجرای این طغیان در بخش‌های غیرمربوط به ایران آمده است.

۴. از واحدهای پول در عصر عثمانی معادل پانصد غروش.

مسلمان، تندرست و پرغنیمت و منصور و پیروز روانهٔ ارزروم شد. آن روز، هفت ساعت رفته در قریهٔ ایلجهر منزل گرفتیم. اینجا در کنار نهر ارس و تحت حکم قلعهٔ بایزید است و روستایی است ارمنی و مسلمان‌نشین با سیصد خانوار. در اینجا میزبانمان به قاسم خان ایلچی، خان ایروان، تقی خان ایلچی، خان نخجوان، و سیف‌علی خان ایلچی، خان تبریز، ضیافت‌ها داده محبت‌نامه‌ها به دستشان داد و به هر کدام دو اسب کحیلان عریان و یک تسبیح مرجان، تیر و کمان و نیز چندین گونه پارچه‌های خاره‌ای جنوا و ونیز احسان کرد و خطاب به جملهٔ آنان گفت: «ما عثمانیان عمل خلاف صلح را روا نمی‌بینیم و ولایت مصطفی بگ، امیر شوشی، را غارت کرده قلعه را به دیگری احسان کردیم. اینک چون برادرمان، خان ایروان، از او شکایت کرد، او را بر سر جایش نشانیدیم. اینک شما نیز کاری خلاف صلح انجام ندهید و عساکری که در قلعهٔ ماکو مستقر کرده‌اید بیرون آورده طبق قانون صلح، قلعه را خراب کنید؛ وگرنه اینک من که سردار معظم طغرا کشیده هستم، لشکر دریا مثال بیرون کشیده تمام بلاد ایروان و نخجوان را نهب و غارت می‌کنم».

چون چنین گفت، ایلچیان سر به زمین افکنده، گفتند: «به سر و چشم». در پی آن، به هر کدام یک بالاپوش سمور عجمانه پوشاند و ولی آقا کیلارچی به همراه قاسم خان ایلچی به جانب ایروان رفت. حسن آقا آله‌آتلی نیز با تقی خان ایلچی عازم نخجوان شد. به حقیر نیز چون کاتب گمرک بودم، برای آمدن تجار به گمرک نامه‌هایی داده شد. به خان تبریز نیز اسبی با زین گوهرنشان و یک اسب یلکنندز چول‌دار، دستمال‌های لطیف و سلطانی، یک تسبیح مروارید و یک جفت تیردان چارقاب داد و حقیر را به سیف‌علی خان ایلچی، خان تبریز، سپرد و گفت: «اولیای من در دست شما امانت باشد» و در حق حقیر به ایلچی سفارش کرد. سپس نامه‌ها

به خان نوشت که «به این سو به گمرک ما کاروان بفرستید».

این نامه‌ها نیز به حقیر تسلیم شد و یک کیسه خرج راه و یک دست لباس فاخر اهدا شد و به جزیازده خادمی که همراهم بودند، از هر دسته عساکر پنج ده نفر را با من همراه کردند. جملگی ۴۵ نفر شدیم. با سرورمان، پاشا، با آداب خاص وداع کردیم و با توکل بر خدا به جانب ایروان و نخجوان رهسپار شدیم.

چون از نهرهای ارس و ژان گذشتیم، شش ساعت طی طریق کرده، در روستای کرکنه منزل کردیم. اینجا روستایی آباد است با سیصد خانه، مسجد، حمام، چهارسوق و بازار ای مختصر در حدود نهر مرنند، در ایالت تبریز. اما خلقش قزلباش اند و از این روی سخت قلاش و سرشان سرخ است و پایشان بدتراش. کار و درآمدشان جملگی بافندگی است؛ چون پنبه صحرایشان مطلوب و فراوان است، پارچه می‌بافند و پارچه‌های رنگارنگ دارند.

از اینجا دوباره نه ساعت به سوی قبله رفتیم و در روستای زنوسه^۲ منزل کردیم. اینجا خاصه خان تبریز است و روستایی است آباد و پرباغ با هزار خانه، ده مسجد، کاروان‌سرا، حمام و چهارسوقی مختصر. اما آبشان را جمله از چاه‌ها برمی‌کشند.

از آنجا باز ده ساعت به سوی قبله رفتیم و به شهر تسوج^۳ رسیدیم.

شهر تسوج

شهری است در خاک تبریز و در مرز سلطان‌نشین مرنند؛ در کنار رود

۱. در اثر، واژه «بازار» به معنای بازار روباز و «چارشی» به معنای بازار سرپوشیده به کار رفته است.

در ترجمه، بازار را معادل بازار نهاده‌ایم و برای چارشی از واژه چهارسوق استفاده کرده‌ایم.

۲. شهر زنوز در ۲۵ کیلومتری شمال مرنند، در استان آذربایجان شرقی، قرار دارد.

۳. در نسخه به صورت «تسوی» آمده است. شهر تسوج در شمال دریاچه ارومیه، در استان

آذربایجان شرقی، قرار دارد.

ارس با سه هزار خانه گلین، هفت مسجد، سه حمام، شش کاروان سرا و چهار سوقی مختصر. حاکمش سلطان است. هزار نوکر و منشی، کلانتر، داروغه و قاضی دارد. باغ و باغچه اش دنیا را گرفته است.

اینجا را نیز مراد خان خراب کرده است و در حال آباد شدن است. از این شهر تا شهر مرند، دوازده فرسخ است. آب و هوا و زیباییانش از زن و مرد، ممدوح عالم اند. میوه های گوناگون و آبدار دارد. خلقش جملگی شیعه اند و کار و درآمدشان باغداری است.

از اینجا به جانب جنوب رفته، از میان دشت ها و صحراها گذشتیم و از چاه های بسیاری آب نوشیدیم. آب این مناطق اکثراً زیر زمین در جریان است. دوازده فرسخ رفتیم و به تخت خان الوند، یعنی شهر مرند باغ ارم مانند، رسیدیم.

شهر مرند

اوصاف باغ ارم مانند، شهر مرند، تخت خان الوند

از شهرهای آذربایجان است و سلطنتی مستقل دارد. دارای هزار نوکر است. قاضی، کلانتر، منشی، داروغه و دیزچوکن آغاسی^۱ دارد. از اینجا تا تبریز چهارده فرسخ است. در میان این دو شهر، اراضی خالی نیست و سراپا گل و گلستان و باغ و بوستان است. در شرق شهر تبریز واقع است و در ازمنه دور، شکارگاه شاهرخ، پسر امیر تیمور از پادشاهان آذربایجان، بوده است. به همین خاطر سخت آباد شده و همچون گلستان بوده است. گرچه به دلیل حضور قزلباش، به دست مراد خان خراب و خانه هایش تراب شده اما جا به جا در حال آباد شدن است. سه هزار خانه همچون «ارم ذات» دارد. هفت مسجد، سه کاروان سرا، پنج حمام و ششصد دکان دارد. بازار

۱. دیزچوکن عنوان رده ای نظامی و دیزچوکن آغاسی عنوان فرمانده این رده در لشکر صفویان بود. اولیا چلبی در بخشی دیگر از سیاحت نامه، دیزچوکن را معادل بنی چری در لشکر عثمانی آورده است.

جواهرفروشان، مدرسه، مکتب و مانند آن ندارد اما هفتاد خیابان^۱ تفرجگاه دارد که هر یک عدیل «آزم ذات العِماد»^۲ است. میوه آبدارش بی حساب است. به سبب آب و هوای مطلوب آن، زیارویانی از زن و مرد دارد که فصیح‌البیان‌اند و اگر به گفتار آیند، از سحر بیان خبر می‌دهند و چون راه می‌روند، روح جوانشان روان می‌گردد.

خلقش اکثراً سپاهی و نوکر خان هستند^۳ اما جملگی شیعه مذهب‌اند. اکثر آنان ملعونانی هستند که دشنام می‌دهند.^۴ از آن رو که اینجا شهری است کهن، بزرگانی همچون حسین تفتازانی از اجداد عظام حضرت علامه تفتازانی، علی خاندی، شیخ سوسماری و علی‌الدین مرقدی در سمت قبله دفین خاک رحمت‌اند.

از سلطان این شهر نیز هدیه‌ها گرفته باز با ایلچی خان تبریز سیزده ساعت در سمت قبله در صحرا پیش رفتیم. اطراف جاده را سر درختان بید مجنون و چنار مستور ساخته بود که هیچ آفتاب به چهره ندیدیم. از بعضی چاه‌ها آب خوشگوار نوشیدیم و استراحت کردیم و سپس به ده کهریز رسیدیم. هزار خانه دارد و متعلق به منشی خان تبریز است. شش مسجد، سه حمام و دو مهمان‌سرا دارد. باغ و باغچه‌اش از حد فزون است و روستایی است آباد. خداوند قهار اینجا را ویران کند که چون جمله خلقتش شیعه و تبرائی هستند، سب حضرت عمر حاشا ثم حاشا را برای نخستین بار در سرزمین عجم، در اینجا، شنیدم و عقل از سرم برفت. اما چه چاره که هنوز از شعف، بی‌توان و بی‌مجال بودم؛ وگرنه کشتن آن سب‌کننده ملعون به هر نحو، کاری بود آسان. زیرا در عجم سفیرانی که از سوی روم

۱. در گذشته «خیابان» به گذرهای درون باغ‌ها و چمنزارها گفته می‌شد که دو سوی آن پر از گل و گیاه، چمن یا درخت بود.

۲. فجر: ۷.

۳. در عصر صفوی به نیروهای نظامی در خدمت حاکمان و امرا، «نوکر» گفته می‌شد. در کل متن حاضر نیز نوکر بدین معنا به کار رفته است.

۴. منظور آن است که خلفای راشدین را ناسزا می‌گویند.

می‌آیند، آزاد هستند. اگر به عشق چهار یار گزین، چهار قزلباش سب‌کننده را بکشند، معاف‌اند و وی را هیچ مؤاخذه نکنند.

در هر حال صبر کرده از اینجا باز هفت ساعت به جانب قبله رفتیم و به روستای سهلان رسیدیم. اینجا خاصه خان تبریز است. روستایی آراسته و معمور بر صحرایی هموار است و هزار خانه، باغ و باغچه، هفت مسجد، کاروان‌سرا و حمام، بازار و چهارسوقی مختصر دارد. خلق تبریز در باغ و بوستان این روستا، سراهای عالی تابستانی و تفرجگاه دارند. اهل آن شافعی مذهب می‌نمایند، اما رافضیان ملعون‌اند. آب و هوایش و زیارویانش از زن و مرد، ممدوح عالم است.

از اینجا برخاستیم و به جانب راست رهسپار شدیم. در راه، قبه شام‌غازان^۱ محمد شاه از شش ساعت راه نمایان بود. بر روح شریفش فاتحه‌ای خوانده در چمنزاری به آرامش درنگ کردیم و به تبریز آدم فرستادیم. پس از سه ساعت، سوار بر اسب‌ها با ایلچی پر سلاح تبریز هم‌رکاب شده حرکت آغاز کردیم. نوکران او و اسباب احتشامش در پیش روی ما می‌رفتند و چهل نفر توابع حقیر نیز در پیش ما می‌رفتند. ناگاه در برابرمان عساکر بسیار نمایان شد. مگر پیشکار خان تبریز به استقبالمان درآمده بود. هم‌رکاب او پس از نه ساعت با لشکری عظیم وارد شهر تبریز دلاویز شدیم. در بازار تبریز چندصد هزار تن به تماشا آمده بودند. حقیر نیز آنان را تماشا می‌کردم و در دو ساعت از گوشه‌ای از شهر به قصر خان رسیدیم.

خان عالی‌شان، کلبعلی خان، پیش آمده حقیر را به دیوان‌خانه عالی‌اش برد. در آنجا زانو به زانو نشستیم. مجلسی عظیم بساخت. سه نوبت کوس خاقانیان، کرنای افراسیاب و نفیر و سرنای جمشید نواخته شد و کُر و فر و دبدبه و احتشام مجلس را تماشا کردیم. دسته دسته غلمان‌های جقه و سربند بر سر و پر سلاح، دست‌بسته ایستاده بودند.

۱. شام‌غازان (شنب‌غازان کنونی در داخل محدوده شهر تبریز) روستایی در چند فرسخی تبریز و مدفن غازان خان از سلاطین ایلخانی در قرن هفتم بود.

حقیر بعد از نواختن طبل، به پای ایستادم. نامه‌های سرورمان محمد پاشا دفترزاده، حاکم ارزروم، را از گریبان به در آوردم، بوسیدم و به دست خان دادم. او نیز به پا خاست و نامه را بگرفت، بوسید و بر سر نهاد. اشیک آغاسی‌ها به حقیر جای نشان دادند و خان نیز در جای خود قرار یافت. حقیر نیز با آداب محمدی نشستم.

خان نامه را به دست منشی داد. او نیز با تعظیم نامه را بوسید و به صوت اعلا شروع به خواندن کرد. چون نام شریف حضرت رسالت و چهار یار گزین در نامه قرائت شد، حضار کرام به پای خاسته نام رسول مجتبی را تعظیم کردند، اما بعضی در اسمای چهار یار در چشم برهم زدنی نشستند. بعد از قرائت، مفهوم نامه معلوم شد. خان سخن آغاز کرد که «ان شاء الله تعالی اگر ایزد و یزدان پروردگار یآوری کند و به حقیر امان جان دهد، به برادرم، وزیر پادشاه قیصرزمین، در این ماه هزار کاروان یزدان باش و هزار کاروان استرباش می فرستم؛ به سر و چشم! خوش آمده صفا آورده‌اید! قدم بر سر نهاده‌اید. خیر مقدم، هستی عمرم، نور دیده‌ام!» این بگفت و حقیر را زانو به زانو بگرفت و با چندین کلمات دلپذیر، صحبت‌ها کرد و ضیافتی عظیم ترتیب داد.

بعد از تناول، گلاب‌ها نثار شد و بخورها پراکنده گشت. حقیر نیز از هدایای پاشا تسبیح مروارید، تیردان چارقاب و قماش‌های خارۀ جنوا و نیز را به در آورده عرضه کردم و گفتم: «برادرتان پشای ذی‌شان سلام رساند و این متاع‌ها را به عنوان هدیه فرستاد تا دستمان خالی نباشد!» از تسبیح مروارید و تیردان حظ برده، هزار احسنت گفت. گفتم: «خدمت شما دو اسب کحیلان نیکو همچون 'صافنات الجیاد' پیشکش فرستاد؛ منظور نظرتان باشد». بی‌درنگ برخاست و به کنار دیوانخانه آمد.

حقیر اشارت کردم. ابتدا اسبی که به جواهر زینت شده و رخت مرصع داشت، پیش کشیدند. حمد خدا! چون اسب تازی حرکت کرد و گردن برکشید و به میدان آمد، جمله ارباب دیوان ایران زمین انگشت بر دهان

شدند. حقیر بسم الله گفته لجام آن اسب صباپیما را به دست خان دادم و «مبارک باد» گفتم. خان از سر شادی و شغف بدون رکاب بر آن اسب تازی سوار شده همچون فارس میدان بلاغت در میدان محبت گشت و نزول کرد. سپس اسب دیگر را پیش کشیدم. به قدر عالمی حظ نمود و به میرآخور تسلیم کرد. آنگاه با فرمان خان، به توابعم شربت آوشله دادند. پس از افشاندن گلاب و بخور، خان ما را به مهماندار، قورچی باشی، داروغه و کلانتر سپرد. به همراه جماعت به باغ کلانتر آمده در آنجا مستقر شدیم. باغ ارمنی جهان آرا بود. در پی ما چهل تومان بستی^۱ بهای حمام و یک اسب کحیلان زرین رخت قره چپوق و اسب راهوار اشقر ابلق و هفت بار شتر ماکولات و مشروبات و میوه‌ها به عنوان هدیه رسید و خانه‌مان پرغنیمت شد.

سپس جارچیان در شهر جار زدند که «بدانید که چون ایلچیان سنی عثمانی در اینجا هستند، غدغن شاه و فرمان خان آن است که سنیان را ناسزا نگوید. اگر سب و ناسزا گوید، سنیان شما را می‌کشند و خون ناحقتان را روان می‌کنند».

حمد خدا که دیگر، چهار یار گزین را سب نکردند. اینان حضرت ابابکر و عثمان، رضی الله عنهما، را آن قدر سب نمی‌کنند، اما در دسرشان با حضرت عمر است. حاشا ثم حاشا که درباره او زبان درازی می‌کنند.

آن روز مهماندارمان، خواجه سراج، ده تن از غلامانش را با اسب‌های تیزروی اصفهانی که غرق در جامه‌ها و جبه‌های زریاف و قلمکار بودند، آورد و همگی دست‌بوس شدند. گویا طبق قانون ایران زمین، خان‌ها ده خدمتکار به همراه ایلچیان عثمانی می‌فرستند که همه گونه خدمت می‌کنند. نام آنان جوان آرا، صادق خان، رامش، میرزاخان، یزدان عالی، کاکونج، قربان‌بای، سهراب، مزیدخان و یارقلی بود. هر یک از اینان جوانانی همچون غلمان‌های بهشتی برگزیده و بی‌مانند بودند و هر یک چون نور می‌درخشیدند.

پس از آن، اندکی استراحت کردیم و به تماشای این شهر بدیع — یعنی شهر عظیم و قلعه قدیم تبریز دلاویز — رفتیم.

شهر تبریز

اوصاف ولایت ایران، تخت آذربایجان، تراب کوه اوجان، شهر عظیم و قلعه قدیم، بندر قلعه تبریز

در زبان مغولی به آن «تیوریس» گویند. در لسان دری «تیوریز»، در دهقانی «تابریز» و در اصل لسان فارسی «تبریز» گفته می‌شود که به معنی ریزنده تب است. حقیقتاً چون شخصی تب‌دار از سایر دیار آمده داخل تبریز می‌شود، به امر خدا از آب آن جان تازه یافته از تب خلاص می‌گردد. در قلعه مصر قاهره نیز همین گونه تب نباشد و هر دو شهرهایی چنین دلنشین‌اند.

مؤسس تبریز دلاویز، خلیفه هارون‌الرشید در سال ۱۷۵ است. خاتون وی زبیده از آب و هوای اینجا حظ برده چون مأمون را حامله بود، خلیفه این خاک عبیر و پاک را جای شادی خود قرار داد و قصری در اینجا بساخت. سپس خرج بسیار کرده بنای شهری عظیم را آغاز کرد. نام آن را نیز علمای عباسی، «تبریز» نهادند. شهری چنان بزرگ شد که محیط آن را در سه روز می‌گشتند.

سپس در عهد المتوکل علی الله، از خلفای عباسی، زلزله‌ای بزرگ واقع شد و تبریز از آن زلزله خراب و ویران شد و چهل هزار تن در زیر آوار ماندند. خلیفه متوکل با لشکر بسیار از بغداد به تبریز آمد و با خرج بسیار شهر را دوباره بنا کرد. بدین جهت او بانی ثانی تبریز شد. یک طرف شهر به کوه اوجان، طرف دیگر به کوه سهلان، یک طرف نیز به کوه‌های سنجان و قزل رسید و قلعه تبریز از قبل نیز قوی‌تر و محکم‌تر شد.

قلعه تبریز

محیط آن کاملاً شش هزار گام بود. هنوز آثار پایه‌ها و ستون‌های قبلی‌اش